

الحمد لله الذي سخر شمس البيان بقدرته وقر البرهان بسلطانه...

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی

- شماره ۴۱

هو المنادی بالحق امام وجوه الخلق

الحمد لله الذي سخر شمس البيان بقدرته وقر البرهان بسلطانه الذي بأمره طوى ما انبسط في ستة أيام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر وظهر المنظر الأكبر بما استوى مكلّم الطور على عرش الظهور ونطقت السدرة امام الوجوه و به ارتفع النداء من الأرض والسماء هذا ظهور ابتم به ثغر الوجود من الغيب والشهود وقرت العيون وتنورت الأبصار الأمر لله الواحد المقتدر المختار تالله قد اتى اليوم والقوم في ريب عجاب نسأل الله تبارك وتعالى ان يؤيد عباده على التقرب الى مشرق الأنوار ويوفّقهم على الرجوع الى باب فضله وعلى تدارك ما فات عنهم في سيد الأيام والصلوة والسلام والتكبير والبهاء على ايادى امره الذين ما منعهم ضوضاء الأنام عن التقرب الى الله رب الأرباب نبذوا ما سواه واقبلوا اليه باستقامة انكسر بها ظهر الأشرار ما منعهم اعراض المعرضين واعتراض المشركين الذين يتكلمون بأهوائهم ليصدوا الناس عن سواء الصراط قل انه اتى بما يجذبكم الى الأفق الأعلى ويقربكم الى مقام تنور بأنوار بيان ربكم مولى الأنام

يا عندليب عليك بهائی و عنايتى هنيئاً لك بما شربت رحيق البقاء من يد العطاء وقت على خدمة الأمر بقيام اضطربت به اصحاب القعود وناحت به الأحزاب الا من شاء الله ربك مالك يوم القيام الحمد لله در جميع احوال بذكر و ثنا مشغولى و بر خدمت قائم

اينكه در باره اعتراضات جناب سيد على ذكر نمودى بشرف اصغا فائز قل اعلم بعلم اليقين بأن الله امر الكل بتبليغ امره و ما ترتفع به كلمته المطاعة بين البرية بعد از اين حكم محكم كه از سماء اراده مالك قدم نازل كل باطاعت مكلفند اگر باوامر الهى فائز شدند و بما ينبغي عمل نمودند عندالله مقبول والا الأمر يرجع الى الأمر والغافل في خسران مبين حق در كتب قبل جميع عباد را ابن خود خوانده و اين نظر بتجليات انوار نير رحمتى است كه بر كل سبقت گرفته و بسيارى از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفى گواهى داده و ميدهد بر آنچه از قلم اعلى جارى شده آيا در شيطان چه ميگويند كه با جلالت قدر و مقام از مواقع و مكامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضى معلّم ملكوت بوده آيا اين مقام را كه عطا فرمود و در يك آن از اعلى مقام ملكوت باسفل مقام عالم ناسوت مقيّفات و از جميع فيوضات ممنوع و محروم باي فعل ما يشاء چه ميتوان گفت وقتى قابل عنايت و رحمت بود و هنگامى سزاوار غضب و نقيمت در باره حرم رسول الله تفكر



ORIGINAL

نمایند آن حضرت روح ما سواه فداه فرموده کلمینی یا حمیراء کلمی و این کلمه علیا که از مشرق فم اراده مولی الوری جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت حاکمیت و حال حزب شیعه میگویند در باره اش آنچه را که کل میدانند آیا آن قبول را سبب چه و این ردّ حزب شیعه را علت چه یکی از مطارئة انطاکیه گفته نفسی که در انتها مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود قل تفکروا یا قوم ثم انصفوا فیما نطق به مکلم الطور از استوی علی عرش الظهور و لا تكونوا من الظالمین یکی از اجله انصار که موسوم به طعمه بود بعد از طلوع نیر حجاز از افق یثرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد مع کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا انزلنا الیک الکتاب بالحقّ لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیماً باری به ما انزله الرحمن فی الفرقان رجوع نمایند

در باره خلقت انسان میفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است قل تفکر لعلک تتخذ الانصاف لنفسک معیناً از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتی الی الله و جهتی الی نفسه وقتی که لحاظ عنایت بجهت اول ناظر ذکر مینماید در باره او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجود نه یا عندلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه باو متمسک و متشبثند آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زواره که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد راوی این حدیث کلینی و معترض زواره هر دو نزد اصحاب رجال موثقند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الاعلی فی هذا المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضحست که معترضین و معترضین در این مقام چه گفته اند منهم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت خلق است در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزست یشهد بذلک کلّ منصف و کلّ عالم و کلّ صادق امین در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض مینمودند بعد از غزوه احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند به سفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم از این کلمه نار طمع و حرص در سفیان مشتعل از مگه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما بایمان فائز شدند و بوحدانیت حقّ و رسالت تو مقرر و معترفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب الأمر عازم آن حدود شدند و بعد از توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمد چرا او را خبر نداد که این جمع بنفاق مسلمانان گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند

یا ایها الناظر الی الوجه معترض لازال بوده و خواهد بود و در یک مقام هم نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اول ایام نعوذ بالله منکر فی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید ولکن در باره این مظلوم بانصاف تکلم نموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمت تمام در لیالی و ایام بعد

از ورود عراق باذن حضرت سلطان بهذیب نفوس و تطهیر افتده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله نزاع و فساد و جدال را منع نموده منعاً عظیماً فی الکتاب و عباد را باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل سنه میشود که در هیچ محلّ نار حرب مشتعل نشده بلکه بکثر نصائح الهی و حکمت ربّانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بین قلوبهم و یؤیدهم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انه علی کلّ شیء قدیر یا عندلیب علیک بهائی در باره شخص مذکور از حقّ جلّ جلاله بطلبید آنچه را که علّت ظهور عدل و انصافست این مظلوم هم از برای او میطلبد آنچه را که سبب رجوع الی الله است

الهی الهی اید عبادک علی اعمال یتضوّع منها عرف قبولک و علی اقوال تكون مزینة بعزّ رضائک و وقّتهم علی اخلاق تنشر بها رائحة ايامک ثمّ قدر لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک انک انت المقتدر علی ما تشاء بارادتك المهيمنة علی من فی السموات و الارضین

و آنچه آن جناب در جواب القا نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده ولكن الله اخذهم بقدرته و الارادة تحت آثارهم بسلطانه و المشیة اخذتهم اخذ عزیز مقتدر بعضی از اعتراضات را ذکر نمودیم امثال این امور از حدّ احصا خارج اگر بصر عباد از رمد هوی و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از آن محرومند قل اعلم انا امرنا الکّ بالتبلیغ و انزلنا فی شرائط المبلّغین ما ینصف بها کلّ بصیر علی فضل هذا الظهور و عزّه و عطائه و مواهبه و الطافه ینبغی لکلّ نفس اراد ان یتوجّه الی الأفق الأعلى ان یطهر ظاهره و باطنه عن کلّ ما نهی فی کتاب الله ربّ العالمین و فی اول القدم یتمسک و یعمل بما انزله الرحمن فی الفرقان بقوله قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون و یری ما سوی الله کقبضة من التراب کذلک اشرق نور الأمر فی المآب من افق سماء ارادة الله المقتدر العزیز الوهاب و فی قدم آخر یتوجّه بکله الی الوجه و بلسان السرّ و الحقیقة مقبلاً الی البيت الأعظم یقوم و یقول ترکّت ملّة قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون اذا فازت نفس بالمقامین و الأمرین انها کانت مرقومة من اهل البهّاء من القلم الأعلى فی الصحیفة الحمراء طوی از برای نفسی که امام کعبه الهی قیام نمود و عمل نمود بآنچه از امر حقیقی و مشرق وحی الهی در این حین نازل شد

یا عندلیب علیک بهائی نیر شرائط مبلّغین بمثابة آفتاب از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است الی حین ملتفت نشده اند حکم تبلیغ از سماء امر مخصوص کل نازل یعنی کل بآن مأمورند و همچنین شرائطی که ذکر شده از حقّ بطلب کل را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائلین که در مجالس وارد میشوند مقصودشان اطلاع بر احکام الهی است و برخی محض استهزاء و القاء شبهه در قلوب بعضی ان ربک معهم یسمع و یری و هو السميع البصیر و در مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی لمن اراد ان یتلّغ امر مولاه ان یرنّ رأسه باکلیل الانقطاع و هیکله بطراز التقوی و فی مقام آخر ینبغی لکلّ مبلّغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم ناظراً الی ما عند الله المهيمن القیوم این مظلوم مکرّر در این مقامات ذکر نموده آنچه را که هیچ منصفی آن را رد ننموده لعمر الله اگر معدودی بآنچه حقّ اراده نموده عمل مینمودند هرآینه انوار آثار قلم اعلی عالم را احاطه مینمود از بعضی از نفوسی که خود را بحقّ نسبت داده و میدهند ظاهر شده آنچه که سبب فزع اکبر است قلنا و قولنا الحقّ لیس البلیة سنجی و ما ورد من اعدائ بل من الذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلبی و کلّ عالم خبیر و کلّ عارف بصیر مکرّر امثال این آیات از سماء عنایت الهی نازل ولكن

آذان آلوده بقصصهای موهومه از اصغاء کلمات عالیات محکمت محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله را فی الحقیقه اصغا نمایند البته از ما عندهم به ما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حقّ جلّ جلاله در باره کل باید عدل و انصاف را مسئلت نمائید قل

الهی الهی آید عبادک علی الرجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلبک الأعلی بعینک ای رب لا تمنعهم عن بحر جودک و شمس عطائک و لا تبعدهم عن ساحة قدسک ای رب اسألک بنور امرک الذی عند ظهوره محت آثار الشّرک و النّفاق ان تبدل اریکه الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظلم و الاعتساف بکرسی العدل و الانصاف انک انت المقتدر العزیز المنان

و در یک مقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلوم را از آن اصغا مینماید انک قد خلقت لنصرتی و خدمة امری ولكن نصرت اعدائی بعمل کان اقوی من جنود الملوك و السلاطین فی الحقیقه الیوم عمل نالایق از حزب الله ناصر اعدا است نه ناصر اولیا یا عندلیب لآلی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهر فرمودیم که مظاهر عدل و انصاف را بذروه علیا جذب فرماید از حقّ بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لا ظهر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلك امّ الکتاب فی ملکوت البیان طوبی للسّامعین و طوبی للفائزین این خلق را دیده‌ئی و میشناسی اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغرّات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم در معرضین بیان تفکر نما که باجنحه اوهام در هوای اوهام طائرند الی حین آگاه نشده‌اند ربّی را که اخذ نموده‌اند که خلق نموده بعینه بمثابه حزب شیعه بروایات متوهّمین مشغولند و از حقیقت امر غافل و محبوب القای کلمه از حقّ بوده و هست دیگر عمل بعاملین راجع من عمل فلنفسه و من اساء فعلها بگو ای عباد حقّ با کلمه یفعل ما یشاء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود میفرماید انه لو یحکم علی الأرض حکم السّماء او علی السّماء حکم الأرض لیس لأحد ان یعترض علیه اگر سمع و بصریافت میشد نازل میشد آنچه که کره خاک را از افلاک بگذراند و لکن از برای متوهّمین طنین لایق کتاب مبین لازم نه بگو ای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشّر روح ما سواه فداه در جواب سؤال یکی از حروفات حیّ علیه بهاء الله الأبهی در ذکر من یتظهره الله جلّ جلاله و عمّ نواله و روح الأمر و الخلق فداه میفرماید قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من یتظهره الله تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عندالله از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کلّ بیان نمیدهد انتی حال ملاحظه کن چه مقامی را باوهام و ظنون تارکند و بجه مقامی متمسک ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی اوهامهم ذرهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الا هو المقتدر المهیمن القیوم

اینکه در باره اختر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد بدرهم نالایقه و آمال لاتغنی عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود آن جناب و جمیع اصحاب میدانند اصفهانی بی انصاف مال افنان و سائر احباب را بظلم تصرف نمود و باآتش حرص و هوی بشأنی مشتعل که غیر حقّ از احصای آن عاجز و قاصر در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن الی حین بصاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق بخیانیت و مفتریات تمسک جستند لأجل اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض باعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم و لکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافل عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن

عداوت احداث نمود انا اردنا لهم النور و الحفظ و هم ارادوا لنا الظلم و الافتراء و ما دعاء الظالمين الا في ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص به اصفهانی و رفیق او نداشته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب رد نوشته و همچنین سائر جهلا که باسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواریخ در باره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیقی نوشته از حقّ میطلبیم عباد را مؤید فرماید تا بعدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرّس نمایند و اگر باین توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترکّت ملّة قوم اعرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند انّ التّأیید فی یده و التّوفیق فی قبضته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید ولکن اعمال عباد ایشان را از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغا ممنوعند انشاءالله از بعد فائز شوند بآنچه که سزاوار است امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آن جناب کل را بطراز اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه بیاریند و بعدل و انصاف متذکّر دارند لعمر الله انّ المظلوم فی فم الثّعبان یدگرهم و ینصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاءً و لا شیئاً و یری نفسه فی خطر عظیم چه که ستر نمودیم و بکمال تصریح کل را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم

اینکه در باره محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید لله الحمد ایشان را موفّق نمود بر عملی که بعزّ رضا فائز و بطراز قبول مزین نسأل الله تبارک و تعالی ان یفتح علی وجوهم ابواب الفضل و العطاء و یقرّبهم الیه و یؤیّدهم علی نصره امره بجنود الحکمة و البیان و الأعمال و الأخلاق انّه علی کلّ شیء قدیر

یا عندلیب هل ترى من یجد حلاوة بیانی او ینصف فیما ظهر من عندی و هل ترى من یطیر بأجنحة الانقطاع فی هذا الهواء قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثبات را محو اخذ نماید و این قیام مقدّس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر شده و خواهد شد و لا ینقی من حرف الا و قد یراه المنصفون مستویاً علی عرش الظهور انّ ربّک یعلم و یقول و الناس اکثرهم لا یعلمون

اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بمشاهده و اصغا فائز گشت الحمد لله آن جناب را مؤید فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمه الله المطاعة بوده غصن اکبر چندی قبل بجهت اجرا توجّه نموده نسأل الله ان یؤیّدہ علی نصره امره و ارتفاع کلمته و ارتقاء عبادہ و یوفّقه علی تطهیر القلوب و تنزیه النفوس انّه هو المقتدر العزیز الوهاب

ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهاء الله الأبهی را نمودید لله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزبور فصاحت و بلاغت مزین چون در ذکر مقصود اخیار ناطق لدی العرش مذکور و بنور قبول منور نسأل الله تبارک و تعالی ان یوفّقه علی ما یحبّ و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب

یا نصرالله قد ذکرک من طار فی هوائی و تمسک بجلی ذکرناک بذکر به توجّهت الوجوه الی مالک الکرم و الجود اشکر و قل

لک الحمد بما ذکرتنی و انزلت لی ما ینادی کلّ حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلک و عطائک ای ربّ ترانی منجذباً بآیاتک و مشتعلّاً بنار محبتک اسألك ان تجعلنی ثابتاً راسخاً فی امرک الذی به اضطربت الأفتدة و العقول لا اله الا انت الفرد الواحد العزیز الودود

یا نصرالله علیک بهاء الله و عنایتہ اذ کر من قبلی امّک انّہا فازت بذکری من قبل طوبی لها نشهد انّہا فازت بجوهر لا عدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدساً عن الأشباه و الأمثال و هما حیّ العزیز البدیع ذکرها من قبلی و بشرها بعنایتی و نورها بأنوار نیر معرفتی انّ ربّک هو المشفق الکریم

یا عندلیب نفوس مذکوره در نامه آن جناب بذکر فائز الحمد لله الذی ایدهم علی الاقبال فی يوم فيه اشتعلت نار الاعراض و فازوا بالاصغاء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب تنورت بنور العرفان و لوجوه توجّعت الی انوار وجه ربّها الرحمن و لعیون قرّت بنور الایقان و لآذان فازت باصغاء النداء اذ ارتفع بین الأرض و السماء نسأل الله ان یتؤیدهم علی الاستقامه الکبری علی امره الأعزّ الأرفع الأعلى بحیث لا تمنعهم جنود الأرض و لا صفوفها و لا تخوفهم ضوضاء الجهلاء و لا عرفائها و یقدّر لهم نوراً یمشی امام وجوهم فی کلّ عالم من عوالمه انّہ هو العزیز الکریم و هو الغفور الرحیم انا ما ذکرنا اسمائهم حکمة من عندنا و انا الامر الحکیم النور الساطع من افق سماء رحمتی علیهم و علی اللائی اقبلن و آمن بالفرد الخبیر مخلصین و مخلصات و قانتین و قانتات و ذاكرین و ذاكرات و مقبلین و مقبلات کل در ساحت مظلوم مذکورند و آن جناب ایشان را باین بشارت عظمی منور و مسرور دارند اینکه شخصی در باره حجاب ذکر حکم و انزال لوح نموده اکثری باصغاء اکتفا مینمایند و بما تشتهی النفس و الهوی تمسک میجویند

یا عندلیب اگر مقدساً عن البغی و الفحشاء و مزیناً بالبرّ و التقوی مشاهده میگشتند کل بتجلیات انوار نیر اطمینان و ایقان و غنی منور میشدند اخذوا ما عند القوم و نبذوا ما عند الله جزاء لأعمالهم تو شاهد و عالم گواه که این مظلوم بعد از اشراق نیر آفاق از افق عراق بدو قاصد حقیقی و پیک معنوی در لیالی و ایام اهل ایران را بافق عنایت مقصود عالمیان دعوت نمود و آن دو پیک آمه و خامه بوده در جمیع احیان کوثر نصیح از قلم جاری و سلسبیل بیان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم نبوده در اوائل امر اعمال بقسمی منکر مشاهده میشد که هر بصیری بحق پناه میبرد و هر سمعی در لیالی و ایام بعجز و ابتهاج نجات میطلبید تا آنکه از فضل و عنایت بتحریر و بیان فی الجمله اعمال شنیعه باعمال طیّبه و اخلاق غیر مرضیه بمرضیه تبدیل گشت از حقّ بطلب ناس را تأیید فرماید بر عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند خود اقرار نمایند آنچه را که حال منکرند نسأل لهم التوفیق فی کلّ الأحوال انّہ هو الغنی المتعال

ذکر مرحوم مرفوع حسن خان را نمودند که در سخن معرضین و منکرین بافق ابهی و رفیق اعلی صعود نموده طوبی له و نعیماً له لعمری قد فاز بما لا فاز به احد من قبل یراه المقربون فی هذا الحین علی مقام کریم انا کما معه اذ اراد الحضور و اللقاء و ذکرناه بما ماج به بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف عنایة الله ربّ العالمین و انزلنا له ما قرّت به اعین العارفین و ارسلناه الی ارض الطّاء انّ رحمة ربّک احاط الوجود من الغیب و الشّهود ویل للذین ما عرفوا مقامه و عملوا ما ناح به کلّ منصف و ذرفت به دموع العاشقین هل یبقی الذین ظلّموا او یجدون لأنفسهم حین الأخذ من مفرّ او من مهرب لا و بیانی الذی به انجذبت حقائق الملاّی الأعلی و الفردوس الأبهی و الجنّة العلیا قل

الهی الّهی الف بین قلوب عبادک و عرفهم ما اردت لهم بحدّک لو یعرفون لینوحون علی انفسهم و یتکون علی ما فات عنهم فی ایامک ای ربّ لا تدعهم بأنفسهم و لا تمنعهم عن التّقرّب الی شمس عرفانک انّک انت المقتدر علی ما تشاء ثمّ اجعل اجر الذین نقلوه کتراً لهم عندک انّک انت الفضّال الامین و الحافظ الحارس المعین

ذکر نفوس اخرى هم که با او بوده در الواح از قلم الهی جاری و نازل هنیئاً لهم

ذکر ضلع جناب قاسم خان علیه بهاء الله را نمودند فلما اردنا ذکرها سمعنا النداء من شطر العظمة و الکبرياء و ورودها فی الجنة العليا و استقرارها فی غرفة رقم علی فوق بابها قد بنيت هذه الغرفة لأهل البهاء نسأل الله ان ينزل علیها فی کلّ حين ما تقرّ به عینها و یفرح به قلبها انه هو الغفور الرحیم

ذکر امّ و اختین را نمودید طوبی لمن و نعیماً لمن انّ المظلوم فی السجن الأعظم اراد ان یدکرهنّ بما تبقى به اسمائهنّ بدوام ملکوت الله العزیز الحمید طوبی لک یا امتی و ورقتی بما اظهر الله منک من قام علی خدمة امری و ذکرى بین عبادى و ثنائى بین خلقى قد وفقه الله تبارک و تعالی علی نشر آثاره الّتی بنورها اشرفت الأرض و السماء و تنوّرت الأفتدة و القلوب و قدّرنا لک بعض اجره فی تبلیغ الأمر و اظهار الکلمة بالحکمة و البیان یا عندلیب کبر علیها من قبلی و بشّرها بعنايتی و رحمتی الّتی سبقت الأشياء و نورى الذی انار به الوجود

و نذکر اختک فی هذا الحین و نبشّرها بعناية الله ربّ العرش العظیم یا ورقتی علیک بهائى و رحمتی نسأل الله تبارک و تعالی ان یزینک بمقیمص العرفان و ینورک بأنوار الايقان و یقدّر لک ما قدره لامائه اللائی طفن العرش انه هو السامع المجیب

و نذکر امتی الآخری طوبی لأذن سمعت نداء یا امتی و یا عبدی و لقلب اقبل الى الله مالک يوم الدین افرحی بذکرى ایاک و سبّحی بحمد ربّک العزیز العظیم

و نذکر امائی فی الأطراف و نبشّرهنّ بما قدرّ لمنّ من لدی الله الفرد الخبیر انّ الّتی فازت بالاقبال انّها من اعلی الرجال عند الله طوبی للفائزات و الفائزين الحمد لله ربّ العالمین

ذکر جناب غلامعلی را نمودید یا غلام قبل علی هل تقدر ان تسمع بیانی باستقامة تفتح به ابواب آذان من فی الامکان و هل تقدر ان تنطق ببیان تنطق به السن العالم قل لا ونفسک الا بحولک و قوّتک و لله خزائن البیان لو ينزل آية منها او یظهر لؤلؤ منها لترى الناس سکاری من رحيق بیان الله مولى الوری انّ ربّک هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفضال الکريم قد ذکرک من قام علی خدمة امری و طار فی هواء حبیّ ذکرناک بآیات ظاهرها نور و باطنها رحمة و فی باطن باطنها ما ینادى بهذا النبیّ العظیم البهاء علیک و علی الذین ما خوفتهم سطوة کلّ غافل مرّیب

یا عندلیب نفوسی که اقبال نمودند و بحبّت با آن جناب معاشرت کردند و بقبول ما نطقت فی هذا الأمر الأعظم فائز گشتند و همچنین امائی که کسب رضا نموده اند و طلب ذکر از مولى الأذکار کرده اند کل بتجلیات انوار آفتاب عنایت مقصود عالمیان فائز امروز بحر مواج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز گشت او از اهل بهاء در قیوم اسماء از قلم اعلی مذکور و مرقوم اولیای آن ارض را سلام و تکبیر برسان و همچنین اماء موقات را در ظاهر اسامی مستور ولکن در باطن ظاهر و مشهود این ایام حکمت الهی سبقت گرفته انه هو العليم الخبیر عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین

ذکر جناب حاجی علی را نمودید و همچنین توجّهش بشطر اقدس اوامر و احکام الهی هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی باید در آنچه از قلم اعلی جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق بحرکتست حرکت نماید و اگر موافق سکونست ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مگر در ادای دیون بسیاری از نفوس لأجل ادای حقوق الله اراده بیع نمودند و منع نمودیم

یا عندلیب بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده در سخن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبیر و اناث و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم و واضحست بعضی بمثابه جبل ثابت و راسخ و برخی بمثابه نور منیر و بعضی هم یعلو مرّة و یسفل اخرى و حقّ با کل بعنایت کبری سلوک میفرماید بیست و یک سنه با این جمع در سخن ساکن قل القدرة لله رب العالمین الحکمة لله مقصود العارفین الرأفة لله معبود من فی السموات و الأرضین الشفقة لله مولی الأولین و الآخرین جلال در توجّه اذن داشته و اما دو نفس دیگر بعد از ورود در پرت سعید طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند ان ربک هو السّامع المجیب

باری شرایط نفوسی که باذن فائزند اینست اول صحت مزاج و صحت بدن ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطی که اعظم شرائطست تحصیل اذنست در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضا نماید حرکت و توجّه جائز نه حقّ میفرماید و لله علی الناس حجّ البيت و بعد میفرماید من استطاع الیه سبیلاً از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بآن مأمورند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب علوّ و سموّ و محبّت و الفت و اتحاد عباد است آنّه هو الامر الحکیم

اینکه در باره توجّه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بتشویق چاوشها قصد افق اعلی و ذروه علیا مینمایند این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را باین مقام آورده مع اعراض کل جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در ایّامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلک منقطعاً عن العالم کل را دعوت نمودیم بآنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروج و ریحان امر فرموده آن جناب دیده و میدانند آنچه از قلم اعلی در زیر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و همچنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود ولکن در این ظهور اعظم سدّ منع برداشته شد و بجای آن حرّیت عطا و عنایت گشت انشاءالله آن جناب بفتح مدائن قلوب بروج و ریحان مؤید شوند و بانتشار آثار بحکمت و بیان موفق آنّه یمدک بجنود البیان آنّه علی کلّ شیء قدیر و نبشّرک فی هذا الحین بحضور ما ولد من ابکار افکارک و اشرق من افق خلوصک و خضوعک و خشوعک و قرئ امام الوجوه نسأل الله ان یعطیک اجراً فی کلّ عالم من عوالمه و یقدّر لک ما یكون باقیّاً ببقاء ملکوته آنّه هو الفضال الکرم و المؤید العزیز الخبیر اولیای هر محل را از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسان و بانوار نیر بیان رحمن منور دار استدلالیه آن جناب بساحت اقدس فائز این ایّام انشاءالله ملاحظه میشود نسأل الله ان یظهر لک فی ذکره و ثنائه ما تجذب به القلوب آنّه هو المقنّدر العزیز المحبوب النور المشرق من افق سماء بیانی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النّیا الأعظم و هذا الأمر العظیم